

حبسیات و شکوایاتِ مجدِ همگر

فرحناز وطن‌خواه* (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خمینی‌شهر)
مهدی نوریان (استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)

چکیده: خواجه مجدالدین همگر (۶۰۷-۶۸۶ ق) شاعر عصر اتابکان فارس، خاصه اتابک ابوبکر سعدی زنگی است. اگرچه ظهور سعدی را در این دوران سبب غفلت از او و بسیاری از هم‌عصرانش دانسته‌اند، توانایی‌های شعری وی در برخی زمینه‌ها سزاوار چشم‌پوشی نیست؛ به‌ویژه از آن روی که بررسی‌های همه‌جانبه شعر شاعر گامی است در راه آشکار شدن زوایای پنهان سیاسی-اجتماعی عصر شاعر. حبسیه‌سرا بودن مجد از جمله مواردی است که اکثر منابع بدان اشاره کرده‌اند. فراز و فرود زندگی، با وجود مَلِک‌الشَّعْرایی دربار، مجد را چندی به اشارتِ ممدوح گرفتارِ حبس و بند کرده است و مشخصه‌های این امر از فحوای کلام وی نمایان است. در این نوشتار به بررسی اشعار مجد از این زاویه پرداخته‌ایم. علت، زمان و مدت حبس، اتهام، وصف ظاهری زندان، احوال درونی شاعر و نمونه‌های شخصی، سیاسی، فلسفی و اجتماعی شکوئی در شعر مجد از مباحث این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: مجد همگر، حبسیه، شکوائیه، حسب‌حال، ادبیات غنایی، انواع ادبی.

مقدمه

حبسیه عبارت است از شعری که شاعر در زندان یا در شکایت از ایام حبس می‌سراید و در آن به بیان اوصاف ظاهری زندان (اعم از موقعیت جغرافیایی، تنگی، بلندی، تاریکی زندان، رفتار زندانبان، بند و زنجیر و زخم و جراحت و...) و احوال درونی و خواسته‌های خود (اعم از تنهایی، بی‌گناهی، یادکرد گذشته،

* farah.vatan13@gmail.com

طلب آزادی، پوزش و عذرخواهی، مفاخره و... می‌پردازد. علاوه بر آن، در حبسیّه، شاعر، بنا بر نوع اتهام، بخش مهمّی از شعر خود را به شکایت از فتنه‌گران و حاسدان اختصاص می‌دهد. تنها کتاب مستقل در زمینه زندان‌نامه کتاب حبسیّه‌سرایی ولی‌الله ظفری است که در مجلّه نشر دانش به قلم مهدی نوریان نقد شده است (نک. نوریان ۱، ص ۱۶-۱۹)؛ همچنین ایشان در مقالهٔ مبسوطی در مدخل حبسیه در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، به بررسی این مقوله پرداخته است (همو ۲، ص ۶۲-۶۶). در این مقال به بررسی آن دسته از حبسیّات مجدِ همگر می‌پردازیم که تا کنون بررسی نشده‌اند.

مجدِ همگر و حبسیّات او

خواجه مجدالدین بن احمد همگر، معروف به «ابن همگر» و «مجدِ همگر»، از شاعران سدهٔ هفتم هجری (۶۰۷-۶۸۶ ق) است. زادگاهش، به نقل برخی تذکره‌نویسان یزد^(۱)، و به نقل برخی دیگر، شیراز بوده است^(۲). برخی به جهت عنوان «رهی» که در شعر او بارها تکرار شده است و با استناد به نسخه‌ای با عنوان «دیوان رهی» موجود در کتابخانهٔ مسجد اعظم قم، تخلّص او را رهی دانسته‌اند (خادمی، ص ۱۱۸)؛ حال آنکه این نسخه متعلّق به مجد نیست و عنوان رهی نیز نیازمند تأمل بیشتری است^(۳).

باری، آنچه در باب او و به تصریح دیوان مسلّم است، تقرّب نزد اتابکان فارس و سپس خاندان جوینی، سفر به کرمان، اصفهان و خراسان، خوش‌نویسی، تندنویسی و نیکوخطی، بدیهه‌سرایی و نقّادی است. با وجود این اوصاف، ظهور سعدی در این عصر آن‌چنان حضور مجد و برخی هم‌عصرانش را به بوتهٔ فراموشی سپرده و به قول زرین‌کوب «آوازهٔ آن‌ها را طلوع سعدی در عقدهٔ افول افکنده است» (زرین‌کوب، ص ۷۵) که به‌راستی آن‌چنان که شایسته است به شعر وی نپرداخته‌اند؛ چنان‌که نه‌تنها تا کنون تصحیح انتقادی دقیقی از دیوانش صورت نگرفته^(۴)، بلکه برخی جوانب شعر او از جمله حبسیّات مغفول واقع شده است.

حبسیّات مجد از نظر درون‌مایه‌های حبسیّه همچون وصف دقیق زندان، موقعیت جغرافیایی، رفتار زندانبان و دیگر موارد، به دلیل نپرداختن شاعر به این مسائل، چندان قابل ملاحظه نیست، امّا از آن روی که شناختِ زوایای مختلف زندگی شاعر مستلزم بررسی کامل اشعار اوست، بررسی حبسیّات وی حاوی نکاتی ارزشمند است.

در بحث از حبسیّات مجد اغلب فقط به چند قصیدهٔ شاعر اشاره شده است، حال آنکه مجد در قطعه، رباعی و ترکیب‌بند نیز به حبس، نسبت جرم و افترا، و بی‌گناهی خویش و... به‌طور

مستقل یا غیرمستقل — در ضمن موضوعات دیگر — اشاراتی دارد. شاخص‌ترین نکات مذکور در اشعار مجید عبارت‌اند از:

الف) حبس در زمان ابوبکر سعد زنگی و به اشارت او صورت گرفته است. در نسخه‌ای ارزشمند از رباعیات مجید، موجود در کتابخانه مینوی، که به خط نوه شاعر کتابت شده و در برخی موارد دارای عنوان است، در چند موضع به این نکته تصریح شده است؛ از جمله در عنوان رباعی زیر آمده است «این رباعی در زندان گفته است، در حبس سلطان سعید ابوبکر سعد»:

با حکم خدایی که قضایش این است می‌ساز دلا مگر رضایش این است
ایزد به کدامین گنهد داد جزا؟ توبت ز گناهی که جزایش این است!

(همگر ۲، برگ ۳۶ پ)

همچنین در قصیده‌ای در لغز اشک، و در ضمن مدح سعد ابوبکر زنگی، در بیتی چنین گفته است:

یا برای آنکه از قصدِ عدو در بندگیت پای گردون‌سای من شد بسته بندِ گران

(همو ۱، ص ۳۴۴)

با توجه به بیت مذکور و اشاره به بندِ گران، گفته‌اند که مجید زمانی از طرف ابوبکر فرمان‌روای ناحیه‌ای بوده و در آنجا با مخالفان جنگیده و اسیر شده است (منصف، مقدمه، ص ۱۵). قرینه‌ای که گواه این مطلب باشد در این شعر نیافتیم و شاید اشاره‌های گذرا و مجمل شاعر آفریننده این ابهام‌ها باشد؛ دور از ذهن نیست که این بندِ گران را نیز مرتبط با حبس شاعر به امر اتابک ابوبکر بدانیم. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که در ابیاتی از دیوان، شاعر به متواری بودن، اختفا و انزوای خویش اشاره می‌کند؛ گویی چندی، به اختیار خویش یا به امر ممدوح، خانه‌نشین بوده است؛ چنان‌که گوید:

مخفی شدم ز تهمتِ بدگوی چون قمر نابوده هیچ بارخ خورشیدم اتصال
ترسم چو از محاقِ تواری برون شوم در من کشند مرد و زن انگشت چون هلال

(همگر ۱، ص ۲۸۷)

و در ترکیب‌بندی، پس از آنکه خود را زنهاری ممدوح می‌داند، چنین گوید:

در ماهِ روزه بی‌گنهی همچو خونبان خود را به دستِ خویش گرفتار می‌کنم
هر صبحدم به سوی نهان‌خانه‌ای شوم هر شامگه به خونِ دل افطار می‌کنم

(همان، ص ۴۹۶)

نکته مهم در بیت اخیر و چند بیت دیگر از دیوان آن است که ظاهراً گرفتاری شاعر در ماه روزه، و چنان‌که پس از این خواهیم گفت، مصادف با بهار طبیعت بوده است. تأمل در این ابیات برای دریافت گوشه‌های مبهمی از زندگی و احوال شاعر، خالی از فایده نیست و تعبیراتی چون مخفی شدن، توری، نهان‌خانه و زندان‌سرا در ابیاتی از این دست به یقین به حادثه‌ای اشاره دارد.

(ب) مدّت و ایام حبس: مجد در ابیاتی چند به حبس شش‌ماهه خود در فصل بهار و در سی‌سالگی اشاره کرده است؛ چنان‌که

کم نال دلا اگر شهت یاد نکرد وز بند پس از شش مهت آزاد نکرد
نه گوهر بحرِ سعدی سلمان سی سال در قلعه نای ماند و فریاد نکرد

(همان، ص ۷۴۳)

وقتی چنین که شاخ گل از خاک بردمید طالع نگر که بخت مرا خشک شد نهال
(همان، ص ۲۸۷)

عمرم ز سی گذشت و نگشتم به عمر شاد جان در فراق رفت و ندیدم رخ وصال
(همان جا)

(ج) اوصاف ظاهری زندان و احوال درونی شاعر: شاعران حبسیه‌سرا در شعر خود به بیان اوصافی چون تنگی، تاریکی و بلندی دیوارهای زندان، طولانی بودن شب، وصف زندانبان، جراحات و موارد دیگر می‌پردازند. اگرچه وصف دقیقی از موقعیت جغرافیایی زندان در شعر مجد نیست، شاعر اشاراتی به بند و زنجیر گران، رنج آهن و تبر، خمیدگی قامت، تاریکی زندان، گم کردن زمان، و اشک و ناله و اندوه خویش دارد؛ چنان‌که

دلم دیوانه گشت از تاب زنجیر تنم بگداخت زین زندان دلگیر

(همان، ص ۵۷۸)

افسوس دست من که ستون زنج شده‌ست ز آن پس که چند سال به امرت قلم گرفت
پایی که بر بساط تو هر روز چند بار فرق سپهر برشده را در قدم گرفت
شاید که بی‌گناه ز گفتار حاسدان رنج تبر کشید و ز آهن ورم گرفت

(همان، ص ۱۹۹)

نه شب مه بینم و نه روز خورشید نه بر من می‌وزد بادی ز شبگیر

(همان، ص ۲۸۷)

علاوه بر اوصاف ظاهری زندان، حبسیه‌سرایان، در ضمن اشعار مرتبط با حبس، به بیان احوال درونی و خواسته‌های خویش پرداخته‌اند. برخی از اوصاف این‌گونه در شعر مجدر عبارت‌اند از:
- در ماندگی و بی‌سر و سامانی:

منم اعرابی گم‌گشته اشتر
دوان اندر بیابان سربابی
دل از جان سیر گشته تشنه مانده
ز بی‌نانی و رنج اندک‌آبی
(همان، ص ۶۳۶)

- از یادها رفتن و فراموش شدن:

چه افتاد ای رفیقان مر شما را
که شد یک‌بارتان یاد من از ویر
(همان، ص ۵۸۷)

- خوف و هراس از خصم:

حالی کنون ز تنگی حال و ز خوفِ خصم
اورا نه برگِ شام و نه اُمیدِ چاشت است
(همان، ص ۵۳۶)

- آرزوی مجازات بدخواهان و تهمت‌زنان:

مأخوذِ عدل باد و گرفتارِ قهرِ تو
آن کوبه قولِ زور مرا متهم گرفت
(همان، ص ۱۹۹)

- گناه فضل و هنر: مجدر همچون شعرای دیگر، ضمن تفاخر به فضل و هنر و سخن، از یک سو هنر را یگانه گناه خویش نزد کج‌فهمان و از سوی دیگر عاملی برای وساطت و شفاعت خویش نزد ممدوح می‌داند:

نسلِ بزرگ و فضلِ هنر باشد ای شگفت
چون گشت فضلِ جرم و گنه نسلِ کسروی
(همان، ص ۳۷۵)

دانم که شه ز بهر سخن بازجویدم
داند مگر که نیست در این فن مرا همال
(همان، ص ۲۸۹)

- تعبیرات طنزآمیز، از باب تهکم، در زندان:

مرا در حبس عیشی دست داده‌ست
ز یار و رود و جام و نغمه زیر
حریفم گریه آمد جام می اشک
سرودم ناله رود آواز زنجیر
(همان، ص ۵۸۷)

- آزموده شدن در مقابل حوادث: شاعران حبسیه‌سرا اغلب پس از بیان رنج‌هایشان از پایداری خود و تسلیم بودن در برابر قضا و قدر سخن می‌گویند و البته ناخواسته گرفتار تناقضاتی در کلام

می‌شوند؛ چنان‌که مجد در ابیاتی چنین گوید:

روشن شود هرآینه آینه از صقال
از مالشی که یافت دلم روشنی گرفت
ور خود به پشتِ من به مثلِ برزنی دوال
از زخمِ تو چو طبلِ ننالم به هیچ روی
(همان، ص ۲۸۶)

و بلافاصله پس از این بیت گوید:

نه روی استقامت و نه رای ارتحال
در شستِ حادثات چو ماهی بمانده‌ام
(همان جا)

- اتهام، بی‌گناهی و شفاعت دیگران: شعرای زندانی همواره ساحت خویش را از اتهام بری دانسته و پیوسته بر بی‌گناهی خود تأکید کرده‌اند، آنان اتهامات خود را سیاسی، مذهبی یا از هر دو نوع دانسته‌اند (ظفری، ص ۴۰). نامعلومیِ اتهام قسم دیگری است که بدان اشاره نشده است. اتهام مجد نیز نمایان نیست و همواره گفته‌اند که به علتی نامعلوم در زمان ابوبکر سعد زنگی و به امر او زندانی شده است. شاید برخی اشارات در شعر مجد گواه از بیان جرم و تهمت وارده بر او باشد، چنان‌که گوید:

این تهمتِ شنیع که بر بنده بسته‌اند
آگه نبوده است و گناهی نداشته‌ست
(همگر ۱، ص ۵۳۵)

نیز در بیت دیگری گوید:

افشای این معامله دانی که کی بُود
روزی که کارِ ما ز در خالق اوفتد
(همان، ص ۵۶۵)

مجد همانند بسیاری از شعرا، با وجود تأکید بر گناه ناکرده، اشخاصی را واسطهٔ بخشش یا شفاعت قرار داده و، با مخاطب قرار دادن آنان، ابیاتی در پوزش‌نامه سروده است؛ گفته‌اند در نهایت «خواجه ابوبکر فخرالدین» عامل رهایی وی از زندان بوده است (صفا، ج ۳، ص ۵۲۸). نکتهٔ درخور توجه در مورد این‌گونه خطاب‌ها در شعر مجد اختلاف در نوع خطاب است؛ چنان‌که

- خطاب مستقیم به شاه با ذکر نام او: به طور مثال، در خطاب به ابوبکر سعد زنگی گوید:

نَعُوذُ بِاللَّهِ اِذَا مَجْرَمٌ مِمَّ بِيخْشُ چو هست
فَزَوْنُ زَرْزَلَتِ مِنْ عَفْوَ شِهْ فَرَاوَانِي
(همگر ۱، ص ۳۹۷)

- خطاب مستقیم به اعیان مملکت یا صاحب‌منصبان دربار با ذکر نام یا القاب و شفیع و

عذرخواه قرار دادن آنان؛ چنان‌که خطاب به «ظهیرالدین» نامی گوید:

عرضه کن حالِ دردناکِ مرا
پیش رای شهی و تختِ بلند

گو مکن ضایع که چرخ بلند ناورد چون منی دگر به کمند
(همان، ص ۵۴۲)

یا خطاب به «عماددین» نامی با صفاتی چون «صدر جهان» و «صدر» گوید:
ناکرده جرم من ز چه معفو نمی شود آخر نه عذرخواه من بی گنه توی
یارب من از برای چه محبوس گشته ام شاهی چنین رحیم و شفیع چنین قوی
(همان، ص ۳۷۵)

اگرچه در این شعر از خواجه فخرالدین ابوبکر، وزیر معروف ابوبکر سعد زنگی، ذکری نیست، گفته اند مجد این شعر را در التجا بدو سروده و سبب رهایی مجد از زندان نیز همو بوده است (صفا، ج ۳، ص ۵۲۸)؛ دیگران نیز، با استناد به قول صفا، چنین گفته اند. (نک. خادمی، ص ۱۳۱؛ منصف، مقدمه) سعدی در دیباچه گلستان از این خواجه باکفایت، که ممدوح او بوده است، با القاب و عناوین یمین الملک، ملک الخواص باریک و عمده الملوک و السلاطین ابوبکر ابی نصر یاد می کند. (سعدی، ص ۵۵)

مجد نیز در دو رباعی و دو ترکیب بند از شخصی با این القاب یاد کرده است (نک. همگر ۲، برگ ۳۶ پ و ۱۲۱؛ همو ۱، ص ۴۹۲ و ۴۹۸) که شاید منظور همان فخرالدین مذکور در کلیات سعدی و عذرخواه مجد باشد، هر چند به صراحت نامی از او نیست و القابی از این دست در میان بزرگان رایج بوده است.

از آنجا که خاندان جوینی از جمله شمس الدین صاحب دیوان از ممدوحان مجد بوده اند، مجد در مواردی از صاحب دیوان نیز طلب کارسازی کرده و به ویژه در قطعه ای خطاب بدو چنین گفته است:
حدیث بنده و این افترا که ساخته اند ز بس خجالت گفتن نمی توانم باز
چو سیر خورده همان به که کم زند دم از آن که توبه توبه بدش گنده تر به سان پیاز
(همو ۱، ص ۵۸۳-۵۸۴)

با استناد به این ابیات گفته اند او را نزد این ممدوح نیز زمانی بدنام کرده اند. (خادمی، ص ۵۵) معلوم نیست که آیا مجد در این موضع، از افترا و تهمت جدی جداگانه نزد صاحب دیوان سخن می گوید، یا این اشعار به تهمت های پیشین نزد شاه اشاره دارد. نیز در قطعه ای دیگر خطاب بدو گوید:

ز شرح رنج دل و حبس گاه من اثری ست حدیث تنگی کنعان و محنت یعقوب
دل ز دشمن گمراه خشم یافت ز شاه بلی ز کرده ضالین پسر شود مغضوب
(همگر ۱، ص ۵۲۷)

و پس از عرض حالی چند گوید:

به صدر شاه فرستاده‌ام ز غایتِ عجز
ز حالِ واقعه خویشتن قصّه‌ای مکتوب
اگر توان به گه فرصتش به عرض رسان
چنان‌که در دل شاه جهان شود مرغوب
(همو، به نقل از منصف، ص ۱۲۶)

- خطاب‌های غیرمستقیم و بدون ذکر صریح نام شاه یا شخص صاحب‌منصب؛ چنان‌که خطاب به شاه بدون ذکر نام گوید:

با این همه گناه نکرده فروگذار
کایزد بسی گناه چنین در گذاشته‌ست
(همگر ۱، ص ۵۳۶)

هدف از طرح این بحث آن است که گاه خطاب‌ها نامشخص است و شاید نتوان مشخصاً از فردی به عنوان شفیع و عذرخواه یاد کرد؛ جز در مواردی که قرینه‌ای در شعر باشد. گفتنی است که اگرچه اتهام مجد از فحوای ابیاتی نامعلوم است، قراین معدودی در شعرش هست که با بدگویی‌ها و سعایت‌هایی که عامل حبس شاعر است بی‌ارتباط نیست؛ به طور مثال، در قصیده‌ای در مدح سعد بن ابی‌بکر زنگی گوید:

دی مگر گفتند در حضرت که شعر من همه
وصفِ پستان چون نار است و لب چون نارदान
یا غزل در نعتِ قدی همبر شمشاد و سرو
یا سخن در وصفِ زلفی با نسیم مشک و بان
(همان، ص ۳۴۷)

و سپس به هجو این بدگویان می‌پردازد. در اشعار دیگر نیز به نسبت جرم ناروا، عشق به نیکوان و طعنه حاسدان، نظر مطلوب شاه به خویش و ناخشنودی حاسدان از این امر اشاراتی دارد. (همان، ص ۵۲۳ و ۵۴۸)

شکوی و حسب حال و بازتاب آن در اشعار مجد همگر

شکوی از مهم‌ترین گونه‌های ادبیات غنایی در دوران آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های فردی و اجتماعی است و بازتاب آن به‌ویژه از قرن ششم در آثار ادبی بسیار گسترده است؛ چنان‌که برخی بر این باورند که شاعران گاه شکوی را سنتی متبوع و ضروری پنداشته‌اند و مختصر پیشامدی را بهانه سرودن شکوی قرار داده‌اند (مؤتمن، ص ۲۸۸-۲۹۱). شکوی، در مباحث انواع ادبی، با عناوینی چون گله، بَث‌الشکوی، حسب حال، شعر دلهره و نگرانی و مرثیه یاد شده و از جهت محتوا، مهم‌ترین اقسام آن را شکوای شخصی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی و عرفانی دانسته‌اند. دادبه در مقاله مبسوطی در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، در مدخل بَث‌الشکوی، به طرح دیدگاه‌های قدیم و جدید

در این خصوص پرداخته است (دادبه، ص ۳۴۳-۳۴۵). به جهت پرهیز از تکرار مباحث دیگران، پیش از بیان نمونه‌های شکوی در شعر مجدر، به نقد چند نکته در مباحث ارائه شده می‌پردازیم. - از آنجا که شکوی از گونه‌های وسیع غنایی است، در مواردی زیرگونه‌های آن از قبیل مرثیه، حبسیه، انتقاد، و حسب حال (که در مواردی می‌تواند زیرگونه شکوی باشد) شکوی شناخته شده‌اند؛ حال آنکه تخصیص عنوان زیرگونه به این موارد شایسته‌تر است. همچنین ارتباط تنگاتنگ این مقوله‌ها سبب تقسیم‌بندی‌های دیگری از سوی محققان شده است؛ چنان‌که شکوی را از یک زاویه به جدّ و طنز تقسیم کرده‌اند (همان، ص ۳۴۴-۳۴۴)؛ حال آنکه اگر انتقاد را زیرگونه‌ای از شکوی بدانیم، از این تقسیم بی‌نیاز خواهیم بود.

- برخی حسب حال‌سرایی را نوعی مستقل از زیرمجموعه ادب غنایی دانسته‌اند که می‌تواند نوع‌های فرعی حبسیه، بَثّ‌الشکوی، شرح سفر و مسائل دیگر را در زیرمجموعه خود داشته باشد (مشتاق‌مهر و کاظم‌زاده، ص ۵). با وجود اهمیت حسب حال‌سرایی که نویسنده این مقاله بدان پرداخته است، باید متذکر شد که حسب حال نوع ادبی نیست، بلکه گاهی، به‌طور مستقل، گونه‌ای غنایی است در بیان احوال و اطوار شاعر، گاه شکایت‌آمیز و بیانگر رنج‌های شخص شاعر و زیرگونه شکوی، و گاه بخشی از حسب حال بیان احوال و اطوار و زندگی شخصی و بخشی از آن شکایت است؛ چنان‌که مجدر در حسب حالی مراحل زندگی خویش را از تولّد تا روزگار اسارت با بیانی شاعرانه بازگو می‌کند و آنجا که از اسارت و بند روایت می‌کند، بیانش شکوه‌آمیز می‌شود:

همه در بند بر زیان آمد مایه عمر سودمند مرا
(همگر ۱، ص ۵۲۳)

بنابراین گاهی شکوی اعم از حسب حال است.

- در دسته‌بندی اقسام شکوائیه اغلب به پنج نوع شخصی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی و عرفانی اشاره شده است؛ حال آنکه گاه شکایت‌ها مرز مشخصی ندارند و از چند زاویه قابل بررسی‌اند؛ چنان‌که شکایت‌های سیاسی گاه متوجه شخص شاه یا صاحب‌منصبی است که شاعر به‌صراحت از او گله‌مند است و از این زاویه رنگ شکایت شخصی نیز به خود می‌گیرد، یا در حبسیه‌ها، بنا بر نوع اتهام و افرادی که عامل حبس‌اند و دیگر عوامل، شکایت‌ها از زوایای سیاسی، شخصی، اجتماعی و... قابل بررسی است.

مجدر در اشعار خود، با اشاره به فراز و فرودهای زندگی، به‌صراحت بر آن است که اوج و فرازها او را شاد و مغرور نساخته؛ چنان‌که نشیب‌ها او را از پای نینداخته است:

بنده بوده‌ست سال‌های دراز در فراز و نشیب عالم پیر

گاه اندر گشایش دولت گاهی اندر کشاکش تقدیر
نه در آن دولت‌م غرور و فرح نه در این میحنتم فغان و نفیر
(همان، ص ۵۷۶)

با این حال فغان و ناله در فحوای کلامش نمایان است. برخی از انواع و نمونه‌های شکوی در شعر مجد عبارت‌اند از:

- **شکایات شخصی:** شکایت از معشوق، ممدوح، پیری، فقر و تنگ‌دستی و وام‌خواهی و شکایت از افرادی که به‌طور خاص خشم شاعر را برانگیخته‌اند؛ چنان‌که

همچنان هفت مارِ هفت‌سری می‌گزندم مدام هفت اندام
غم پیری و غربتِ کُربت اندو فاقه و تفکّر و ام
(همان، ص ۶۰۱)

علاوه بر شکایت‌هایی که به‌طور کلی ابنای روزگار را هدف قرار می‌دهند، گاه افراد خاص مقصود شکوه‌سرایی شاعرند و انتقادی صریح را موجب می‌شوند و این نکته نیز نشان رابطه انتقاد و شکایت است؛ چنان‌که مجد بارها در اشعار خود از فردی که او را به طعنه گوژو/ کوزو می‌خواند، با انتقادهایی که رنگ هجو و هزل در آن نمایان است، شکوه سر می‌دهد و زرق و ریا، نفاق‌طلبی، دم از تقوا زدن و بی‌ایمانی، سگ‌صفتی و صفات زشت بسیار دیگری را تاراش می‌کند و خطاب بدو چنین می‌گوید:

گوژو! به‌جز از تو در همه پارس در دل صفِ کین من که آراست؟
... آوازه‌راحت و سلامت در عهد تو چون مکان عنقاست

(همان، ص ۵۳۶)

- **اجتماعی:** شکایت از ابنای روزگار (خصمانی با عناوین فتنه‌گر، حاسد، غمّاز، دیومردم، دمنه‌سیرت، شرور و کینه‌توز) و آنان که بدگویی‌هایشان عامل حبس شاعر بوده است؛ مانند

از هر طرف که درنگری دیومردمی اندر کمین غدر چو شیطان نشسته است
(همان، ص ۲۰۶)

کساد بازار هنر و زمام مراد به دست مردم نادان بودن نیز مضمون رایجی است که شعرا همواره از آن شکوه سر داده‌اند. در اشعار مجد نیز نمونه‌هایی از این دست فراوان است (پیش‌تر به نمونه‌هایی ذیل گناه هنر در عامل حبس شاعر اشاره کرده‌ایم)؛ چنان‌که خطاب به زمانه گوید:

چه حالت است که مهر آوری به بی‌هنران چه موجب است که داری ز اهل دانش عار

(همان، ص ۲۲۳)

همچنین شعرا گاه از شهر و دیار خود یا دیاری که، به هر دلیل، روی خوشی از آنجا نداشته‌اند شکوه می‌کنند؛ مجر نیز در ابیاتی به نکوهش پارس، طوس و سپاهان و شکایت از اهالی این نواحی می‌پردازد و به ویژه تصویرسازی‌های او از قلب نام پارس (سراب) در چند موضع از دیوان قابل توجه است (همان، ص ۵۲۹ و ۶۰۱). این شکایت‌ها گاه تبدیل به هجوی خفیف می‌گردد و انتقاد و شکوی را درمی‌آمیزد؛ چنان‌که در حقّ پارس گوید:

بر اهلِ پارسِ ببارید سنگِ لعن و سزاست که ظالم است به نصّی کلام حق ملعون

(همان، ص ۳۱۶)

نیز در قطعه‌ای در مدح عزالدین طاهر، که زمانی در خراسان بدو تقرّب کرده است، آنجا را مقامی نیک برای وی نمی‌داند و در حقّ طوس چنین گوید:

در طوس مقام او دریغ است کآنجا اثری ز مردمی نیست

گویار سفر کند از آن بوم کاندر وی بوی خرمی نیست

بتوان خوردن هزار سوگند کاندر همه طوس آدمی نیست

(همان، ص ۵۳۶)

- سیاسی: شکایت از شاه و آقران و وابستگان دستگاه حکومت؛ مانند

چو بر قبولِ سلاطین نبود بنیادی مرا قبولِ شیاطین کجا نهد بنیاد

(همان، ص ۲۲۲)

- فلسفی: شکایت از روزگار و دهر، بخت و اقبال و قضا و قدر؛ مجر با تعبیراتی چون دهر و روزگارِ دنی، مُقامِ، تیره‌حال، ستمکار، بی‌شرم، حَرون، دغاباز، شعبده‌باز و... به شکایت می‌پردازد؛ چنان‌که

سپهرِ سفله بر آن است که ز دل و چشمم کباب و باده کند بهرِ میزبانِ من

(همان، ص ۶۰۵)

نتیجه‌گیری

حسیّه از زیرگونه‌های ادب غنایی و از موضوعاتی است که شعرا گاه به‌طور خاص و مستقل و گاه به‌طور ضمنی در اشعار خود بدان پرداخته‌اند و بخشی از احساسات و عواطف خویش را در طلب آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن در فحوای حسیات ابراز داشته‌اند.

خواجه مجدالدین همگر، شاعر قرن هفتم در عصر اتابکان فارس، از جمله شاعرانی است که، به اشارت ممدوح، ماه‌هایی از عمر خویش را در حبس بوده است و بخشی از اشعارش گواه اندوه و شکایت او از تهمت‌های نارواست. با وجود اهمّیت این موضوع در اشعار مجر، تا کنون این

حسبیات به طور دقیق بررسی نشده‌اند.

با توجه به خطاها و آشفتگی‌های بسیار در بحث انواع ادبی و شاخه‌های فرعی مرتبط با آن، در این مقاله با نگرشی انتقادی و با تخصیص عناوین «گونه» به شکوی و «زیرگونه» به حسبیّه، به تحقیق در نمونه‌هایی از این موضوعات در دیوان مجد همگر پرداخته‌ایم.

حسبیات مجد به دو صورت مستقل و ضمنی، در قالب‌های قصیده، قطعه، رباعی و ترکیب‌بند سروده شده است و زندانی شدن به اشارت ابوبکر سعد زنگی، اسارت شش ماهه در سی سالگی شاعر، بیان مختصر اوصاف ظاهری زندان و احوال درونی و خواسته‌ها، اظهار بی‌گناهی، پوزش خواهی از گناه ناکرده و شفاعت طلبی از شاه و وابستگی از مهم‌ترین نکات مذکور در این حسبیات است؛ همچنین بررسی نمونه‌های شخصی، اجتماعی، سیاسی و فلسفی شکوی در دیوان شاعر از مباحث دیگر این مقاله است.

پی‌نوشت

۱. در دیوانش اشارتی به این مطلب نیافتیم.
۲. علاوه بر اشاره شاعر در چندین موضع به شیرازی یا پارسی بودن خویش، اقامت طولانی‌اش در شیراز در این انتساب بی‌تأثیر نبوده است.
۳. عنوان «رهی» در موارد متعددی در اشعار مجد آمده است و بیشترین این موارد مختص قطعات و سپس قصاید شاعر (در چند مورد در غزل، رباعی و ترکیب‌بند) و اغلب در ضمن اشعار، و نه بیت آخر است. باید توجه داشت که این عنوان از یک سوی نزد شعرا، برای اظهار بندگی و تواضع در پیشگاه معشوق و ممدوح، عنوانی رایج بوده و از سوی دیگر تخلّصی برای برخی شعرا، از جمله تخلّص پنهان سنایی، دانسته شده است (چمن‌آرا و سهراب‌نژاد، ص ۱). به نظر می‌رسد در دیوان مجد نیز گاه عنوانی عام و در معنای «بنده» است و گاه در جایگاه تخلّص آمده است.
۴. دیوان مجد نخستین بار در سال ۱۳۷۵ به کوشش احمد کرمی تصحیح شده است. این تصحیح دارای کاستی‌های بسیار، به‌ویژه ضبط نکردن نسخه‌بدل‌ها، ضبط‌های نادرست و اغلاط مشهود در متن است. دیگر بار در سال ۱۳۷۶ مصطفی منصف دیوان مجد را جهت پایان‌نامه کارشناسی ارشد تصحیح کرده است. مهم‌ترین اشکال این تصحیح کامل نبودن نسخه‌های خطی و نقص فراوان در حجم ابیات دیوان است، چنان‌که شماره ابیات در قیاس با کل اشعار موجود بسیار ناقص است. نگارنده این سطور، با بررسی نسخه‌های موجود، اقدام به تصحیح جدید نموده است.

منابع

- چمن‌آرا، بهروز و علی حسن سهراب‌نژاد، «نکته‌ای نو درباره شاعری کهن، تخلّص پنهان سنایی»، جستارهای ادبی، ش ۱۶، تابستان ۱۳۸۸، ص ۱-۲۰.
- خادمی، روح‌الله و محمدحسین کرمی، «جست‌وجو در احوال و اشعار مجدالدین همگر»، آینه میراث، س ۱۲، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۱۳-۱۴۹.

- دادبه، اصغر، «بَثُّ الشکوی»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۱؛ ج ۱۱، ص ۳۴۳-۳۴۵.
- زرّین کوب، عبدالحسین، سیری در شعر فارسی، نوین، تهران ۱۳۶۳.
- سعدی، مصلح‌الدین عبدالله، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۸.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، فردوس، تهران ۱۳۷۸.
- ظفری، ولی‌الله، حبسیّه در ادب فارسی از آغاز شعر فارسی تا پایان زندیه، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۵.
- مشتاق مهر، رحمان و رسول کاظم‌زاده، «انواع ادبی، شعر غنایی و حسب‌حال‌سرایی»، نامه پژوهشی ادبیات و عرفان، سال ۱۰، شماره پیاپی ۲۶، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۴۹-۱۶۳.
- منصف، مصطفی، تصحیح انتقادی دیوان مجد همگر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلم، تهران ۱۳۷۶.
- مؤتمن، زین‌العابدین، شعر و ادب فارسی، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۴.
- نوریان، مهدی (۱)، «نقد و معرفی حبسیّه‌سرایی در ادب فارسی»، نشر دانش، س ۶، ش ۶، آذر و دی ۱۳۶۴، ص ۱۶-۱۹.
- _____ (۲)، «حبسیّه»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۱؛ ج ۲۰، ص ۶۲-۶۶.
- همگر، مجدالدین (۱)، دیوان، تصحیح احمد کرمی، انتشارات ما، تهران ۱۳۷۵.
- _____ (۲)، رباعیات، میکروفیلم شماره ۲۳۴ و ۲۳۵ کتابخانه میثوی، مورّخ ۶۹۷ق.